

بررسی «استدلال سادگی» ریچارد داوکینز درباره‌ی پیدایش جهان^۱

علیرضا فرخی بالاچاده^۲

دانش‌آموخته‌ی دکتری دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران، رشته فلسفه

تطبیقی، تهران، ایران.

چکیده

ریچارد داوکینز، زیست‌شناس معاصر انگلیسی، بر اساس استدلالی با عنوان «استدلال سادگی» بر این باور است که قوانین بنیادین فیزیک در آغاز پیدایش این جهان و به دنبال آن، پیدایش موجودات پیچیده‌ی زنده به ویژه انسان طی فرآیند تکامل تدریجی، به صورتی تصادفی و بدون نیاز به وجود خداوند، پدید آمده‌اند. به نظر وی، قوانین بنیادین فیزیک ساده‌اند، بنابراین پیدایش تصادفی و بی‌دلیل قوانین بنیادین، تبیینی است ساده ولی فرض وجود خالق که قادر به طرح جهانی با چنین پیچیدگی‌های بسیار گسترده باشد، نظریه‌ای است بسیار پیچیده. در مقابل، کیث وارد فیلسوف برجسته‌ی انگلیسی و برخی فیلسوفان خداپاور دیگر مانند ریچارد سوئین برن و آلون پلانتینگا، با تفکیک میان سادگی موجود در علم و سادگی نظریه‌ی خداپاورانه از طریق تقسیم مفهوم «سادگی» به دو قسم «سادگی انحصاری» و «سادگی شمولی»، از سادگی فراگیر و جهان شمول نظریه‌ی خداپاورانه دفاع می‌کند. از دیدگاه او وجود خداوند فرآیند تکامل و قوانین بنیادین طبیعت را در یک نظام جامع و جهان شمول وحدت و انسجام می‌بخشد و از این رو از کفایت تبیینی برخوردار است، در حالی که دیدگاه تصادف‌گرایانه‌ی داوکینز فاقد کفایت تبیین است و از عهده‌ی تبیین جامع و دقیق قوانین بنیادین فیزیک و فرآیند تکامل بر نمی‌آید. از دیدگاه کیث وارد «استدلال سادگی» داوکینز در واقع «مغالطه‌ی سادگی» است. این مقاله می‌کوشد قوت دیدگاه خداپاورانه را نسبت به دیدگاه ماتریالیستی ریچارد داوکینز و بدین ترتیب نادرستی «استدلال سادگی» او را نشان دهد.

واژگان کلیدی: ریچارد داوکینز، کیث وارد، خداپاوری، استدلال سادگی، قوانین بنیادین فیزیک.

۱. تاریخ وصول: ۱۳۸۸/۳/۳ تاریخ تصویب: ۱۳۸۹/۹/۲۶

۲. پست الکترونیک: alifarrokhi82@yahoo.com

مقدمه

در این جهان، با وسعت خیره‌کننده‌اش، ناحیه‌ای هست که پیرامون ستاره‌ای معمولی، مانند خورشید شکل گرفته است. ناحیه‌ای که نه خیلی گرم است و نه خیلی سرد، بلکه معتدل است، این ناحیه را «ناحیه طلایی»^۱ برای سیاراتی که دارای آب هستند می‌خوانند. در میان مدارهایی که آن قدر از خورشید دورند که آب در آنها منجمد می‌شود و مدارهایی که آن قدر به خورشید نزدیک‌اند که آب در آنها تبخیر می‌شود، نوار نازکی هست که ناحیه‌ی طلایی را در بر می‌گیرد، ناحیه‌ای که شرایط حیاتی فعلی در آن می‌تواند باشد. از میان همه‌ی سیارات منظومه‌ی شمسی، این مدار حرکتی سیاره‌ی زمین است که با حرکت خاص بیضوی، هیچ‌گاه از ناحیه‌ی طلایی خارج نمی‌شود. نیروی عظیم گرانشی سیاره‌ی مشتری نیز در جای خوبی قرار گرفته تا خرده سیاره‌های سرگردان در فضا را به کام خود بکشد و از تصادم مصیبت بارشان با زمین جلوگیری کند و بدین ترتیب شرایط را برای پیدایش و تداوم حیات در زمین مساعد می‌کند. وجود ماه در اطراف زمین موجب می‌شود تا محور دوران زمین استوار بماند.

در چنین وضعیتی، حیات در زمین تکوین یافت و با تکاملی تدریجی منجر به پیدایش پیچیدگی‌ها و موجودات زنده و از همه مهم‌تر موجودی آگاه و ذی شعور مانند انسان شده است.

قوانین فیزیک به گونه‌ای هستند که اتم‌ها بر اساس آنها قادرند که با یکدیگر ترکیب شوند و مولکول‌ها را ایجاد کنند و به گونه‌ای خارق‌العاده رشته‌های پیچیده‌ای را بسازند که برای ایجاد اشکال حیاتی ارگانیک لازمند. قوانین فیزیک نیز خود از انفجار بزرگ اولیه، به وجود آمده‌اند، یعنی هنگامی که هیچ عنصر هسته‌ای برای این قوانین وجود نداشته که بر اساس آنها رفتار کنند، بنابراین سؤال اساسی این است که این قوانین از کجا آمده‌اند؟ آنها چگونه شکل‌های کارآمدی را که دارند، اخذ کرده‌اند؟ و چگونه با هم همبستگی یافته‌اند تا آن جا که وجود جهانی منسجم و قابل فهم را ممکن می‌سازند؟

ریچارد داوکینز، زیست‌شناس انگلیسی، با ارائه‌ی استدلالی تحت عنوان «استدلال سادگی»^۲، پیدایش تصادفی و بدون علت این قوانین را تبیینی ساده می‌پندارد. در مقابل وی فیلسوفان خداباوری نظیر کیث وارد، ریچارد سوئین برن و آلوین پلانینگا وجود قوانین

-
1. Goldilocks zone
 2. simplicity argument

بنیادین فیزیک را معلول ذهنی کیهانی دانسته و بهترین و ساده‌ترین تبیین را برای قوانین مذکور، نظریه‌ی خداپاورانه می‌پندارند. در ادامه ضمن بیان مفهوم و اقسام سادگی، به تفصیل استدلال سادگی داوکینز را شرح داده سپس با ارائه‌ی نظرات فیلسوفان خداپاوری نظیر کیث وارد، ریچارد سوئین برن و آلوین پلانینگا به نقد دیدگاه تصادف‌گرایانه‌ی داوکینز پرداخته می‌شود.

استدلال سادگی داوکینز در تبیین تکامل و قوانین بنیادین فیزیک

پاسخ داوکینز به پرسش از خاستگاه قوانین بنیادین فیزیک، علت کارآمدی آنها و هم بستگی آنها با یکدیگر آن است که:

«هیچ پاسخی به این پرسش‌های غایی وجود ندارد ولی حداقل می‌توان گفت که عناصر و قوانین بنیادین از سادگی بیشتری برخوردارند، بنابراین این که آنها بدون هیچ دلیل خاص پدید آمده باشند از این که توسط ذهنی کیهانی و عقلی متعالی طراحی شده باشند، محتمل‌تر است، هر ذهنی که قادر به طراحی چنین جهانی با این ساختار پیچیده باشد، می‌بایستی خود بی‌نهایت پیچیده باشد.»^۱

از این رو به نظر داوکینز، این که قوانین نسبتاً ساده‌ی طبیعت بدون هیچ دلیلی پا به عرصه هستی بگذارند، از این که خالق و مدبری آنها را طراحی کرده باشد محتمل‌تر است، زیرا در غیر این صورت خود آن خالق باید بسیار پیچیده‌تر از این قوانین و اشیاء باشد. و لذا نتیجه می‌گیرد که عدم خداوند از وجودش محتمل‌تر است و این همان «استدلال سادگی» داوکینز است.

داوکینز با توجه به چنین نگرشی درباره‌ی خدای مورد نظر خداپاوران، تبیین هرگونه رخداد طبیعی و شناخت اصول حاکم بر تکوین حیات و اساساً تبیین هستی کل اشیاء را، تبیین علمی می‌داند و معتقد است که این وظیفه‌ی علم است که همه‌ی شکاف‌های تبیینی را با کاوش و تحقیق، بررسی کرده و در نهایت توضیح دهد. از دید او بسیاری از پیچیدگی‌ها در گذشته غیرقابل تحویل^۲ به نظر می‌رسید ولی اکنون به مدد تحقیقات علمی تبیین شده‌اند مانند تکامل داروینی و انتخاب طبیعی که ناقض نظریه‌ی هدفداری و خلقت دفعی هستند. به نظر وی برخی افراد در تبیین برخی پدیده‌ها که تاکنون تبیین علمی نشده است

1. Dawkins, R., *The Blind Watchmaker*, Harlow, Langman, 1986, p.141.

2. irreducible

«آفرینش هوشمندانه» را ساده‌ترین راه برای آن پیچیدگی ظاهراً غیرقابل تحویل در نظر می‌گیرند که از دیدگاه او، روشی نادرست است. وی این استدلال را «استدلال ساده باوری شخصی»^۱ می‌نامد.^۲

داوکینز هر گونه تبیین فرا طبیعی را نامعقول می‌داند و بر این باور است که در تبیین تکوین حیات و وضعیت زمین و آن ناحیه‌ی طلایی و نظمی که بر آنها حاکم شد می‌توانیم شبیه انتخاب طبیعی، از اصل آن‌تروپیک که شکل‌گیری وضعیت منظومه‌ی شمسی و ترکیب و مدارهای سیارات اطراف خورشید و وضعیتی که برای زمین ایجاد شده را توضیح می‌دهد، چنین نتیجه بگیریم که پس از حرکات گوناگون و نامساعد میلیاردها ستاره و سیاره برای پیدایش حیات، تصادفاً در یک مورد آن در منظومه شمسی، زمینه‌ای مناسب برای پیدایش حیات ایجاد شده است. از دید داوکینز ممکن است این نگرش استبعاد احتمالاتی بسیار داشته باشد ولی نظریه‌ای است که قابل بررسی علمی است و لذا ساده است. ولی نظریه‌ی آفرینش هدفمندانه به دلیل این که خود آفریدگار باید بیش از آن یا حداقل به همان اندازه پیچیده باشد، نظریه‌ای پیچیده است:

«در این جا در مورد ناحیه‌ی طلایی، بدیل آن‌تروپیک فرضیه‌ی آفرینش، برپایه‌ی احتمالات است. دانشمندان معجزه‌ی اعداد بزرگ را مطرح می‌کنند ... این نتیجه بسیار غافل‌گیرکننده است. حتی اگر بدبینانه‌ترین تخمین را در مورد احتمال تکوین خود به‌خودی حیات بپذیریم، این استدلال احتمالاتی هیچ اعتباری برای این ادعا باقی نمی‌گذارد که برای پرکردن این شکاف باید به فرضیه‌ی آفرینش متوسل شویم.»^۳

به نظر داوکینز، طبق فرضیه‌ی «چند جهان»^۴ جهان‌های هم‌زیست فراوانی هستند که مانند حباب صابون در یک «برجهان» هم‌زیستی دارند. بر اساس این نظریه، جهان‌های مختلف فیزیکی‌ای وجود دارند که به نظر داوکینز این تعداد وسیع و گسترده‌ی جهان‌ها می‌تواند به تدریج شرایطی استثنائی را ایجاد کرده باشد که برای پیدایش حیات مساعد شده باشد. از دیدگاه او این نظریه با وجود استبعاد احتمالاتی باز از آفرینش هوشمندانه ساده‌تر است.^۵

1. the argument from personal incredulity

2. Dawkins, R., *The God Delusion*, Boston, Houghton Mifflin, 2006, p.129.

3. Ibid, p.139.

4. multiuniverse

5. Ibid, p.140.

داوکینز در کتاب توهم خدا، با ذکر نقل قول‌هایی از سوئین برن و کیث وارد که در آنها، نظریه‌ی خدا را ساده‌ترین تبیین معرفی کرده‌اند، با تعجب اظهار می‌دارد که آنها معنای سادگی را درست نمی‌فهند. سوئین برن در کتاب «آیا خدایی هست؟» خواص میلیاردها الکترون را در جهان خواست خداوند می‌داند، مثلاً می‌گوید که: «خواست خداست که الکترون‌ها و ذرات مس همواره، لحظه به لحظه و قرن به قرن، یکسان رفتار می‌کنند. زیرا همواره دست خدا بالای تک‌تک ذرات است.» داوکینز با انتقاد بر این سخن می‌نویسد:

«اما چطور سوئین برن این فرضیه را فرضیه‌ای ساده می‌یابد؟ این فرضیه اصلاً ساده نیست. خدایی که بتواند دائم مراقب و هادی وضعیت تک‌تک ذرات عالم باشد نمی‌تواند ساده باشد. وجود خدا، خود مستلزم تبیینی پیچیده است.^۱»

در مقابل، سوئین برن در کتاب *آیا خدایی هست؟* با دفاع از سادگی تبیین خدا باورانه می‌نویسد:

«خداشناسی توحیدی بر آن است که همه‌ی موجودات در اصل وجود و در دوام، تنها معلول یک وجودند (خداوند) و او علت همه صفاتی است که موجودات مختلف دارند. خدا بی‌نهایت است و صفات کمالیه‌ی بی‌نهایت دارد و از این رو مینا قرار دادن یک موجود بی‌نهایت، همواره ساده‌تر از موجودی با مرتبه محدود است. از این رو تبیینی ساده‌تر از خداشناسی توحیدی نیست.^۲»

مفهوم سادگی و اقسام آن

سادگی همان ویژگی «ساده بودن» است. مطابق معیارهای معرفت‌شناختی، این ویژگی مرتبط با تلاش یک شخص در تبیین یا فهم یک مسأله است. هر چیزی که فهم یا تبیین آن آسان باشد امری است ساده. ساده یا پیچیده بودن یک شیء، به روشی بستگی دارد که برای توصیف آن شیء انتخاب می‌کنیم.

در برخی موارد، سادگی به عنوان «زیبائی^۳»، «خلوص^۴» و «وضوح^۵» به کار می‌رود.

1. Ibid, p.141.

۲. سوئین برن، ریچارد، *آیا خدایی هست؟*، ترجمه‌ی محمد جاودان، قم، دانشگاه مفید، ۱۳۸۱، ص ۸۲.

3. beauty

4. purity

5. clarity

مفهوم سادگی با صدق در حوزه‌ی معرفت‌شناسی مرتبط شده است. بر اساس «تیغ اکام» در صورت مساوی بودن سایر چیزها، ساده‌ترین نظریه آن است که بیشترین احتمال صدق را داشته باشد.

اصل سادگی از گذشته تا عصر حاضر در شکل‌های گوناگون توسط متکلمان و فیلسوفان و دانشمندان مطرح شده است. «تیغ اکام»^۱ که به «قانون صرفه‌جویی»^۲، «قانون اقتصادی»^۳ یا «قانون اختصار»^۴ معروف است، اصلی است که نخستین بار توسط «ویلیام اکام»^۵ مطرح مطرح گردیده است. او معتقد است که نظریه‌هایی را باید انتخاب کنیم، که فرضیات غیر ضرور نداشته باشند.

دانشمندان و فیلسوفان متعددی، قبل و بعد از اکام بر چنان قاعده‌ای در مباحث علمی و فلسفی تأکید کرده‌اند.

اکثر فیلسوفان و دانشمندان بر این باورند که در صورت برابر بودن سایر چیزها، نظریه‌های ساده‌تر بهتر هستند. اغلب دو قسم سادگی مطرح می‌شود؛ یکی «سادگی نحوی و ترکیبی»^۶ یا «دقت»^۷ و دیگری «سادگی وجود شناختی»^۸ یا «صرفه‌جویی»^۹.

بر اساس سادگی نحوی یا سادگی مبتنی بر دقت و ظرافت، در تبیین یک پدیده، تعداد و پیچیدگی نظریه‌ها و اصول بنیادین مطرح شده در نظریه‌ها و فشردگی و اختصار آنها مورد اندازه‌گیری و بررسی قرار می‌گیرد. بر این اساس هر چه نظریه‌ای در توجیه و تبیین یک پدیده از ظرافت و دقت بیشتر، و نیز اصول بنیادین کمتری برخوردار باشد، نظریه‌ای ساده‌تر محسوب می‌شود.

مطابق سادگی وجودشناختی یا صرفه‌جو، نظریه‌هایی که از تعداد موجودات مسلم و بدیهی انگاشته‌ی کمتری برخوردار باشند، نظریه‌های ساده‌تری محسوب می‌شوند.

-
1. Occam's razor
 2. law of parsimony
 3. law of economy
 4. law of succinctness
 5. William of Ockham (1285 -1349)
 6. syntactic simplicity
 7. elegance
 8. ontological simplicity
 9. parsimony

در تحلیل سادگی دشوار است که این دو قسم سادگی را که اغلب با عناوین دقت و صرفه‌جویی در نظر گرفته می‌شود، بتوان به طور دقیق از هم جدا کرد. اصل‌هایی نظیر تیغ اکام، در تشخیص دو مفهوم مذکور از سادگی ایجاد ابهام می‌کنند. مثلاً هنگامی که گفته می‌شود «مسلمات و بدیهات مفروض را فراتر از حد ضرورت اضافه نکنید» آشکار نیست که این «امور بدیهی و مسلم فرض شده» به موجودات مسلم فرض شده اشاره می‌کنند یا به فرضیه‌هایی که این «مسلم انگاری»^۱ را انجام می‌دهند، و یا به هر دوی آنها. نگرش اول به اصل صرفه‌جویی در تبیین مربوط می‌شود و نگرش دوم به دقت یا ظرافت تبیین.

هنگامی که این دو صورت سادگی با هم تلفیق می‌شوند، تفکیک آنها از یکدیگر مهم است. یکی از دلایل این اهمیت آن است که ملاحظات صرفه‌جویانه و دقیق (ظرافت)، نوعاً انسان را به مسیرهای متفاوتی می‌کشانند. بدیهی دانستن موجودات اضافی ممکن است به یک نظریه اجازه دهد که به طور ساده‌تری صورت‌بندی شود. در حالی که تحویل وجود شناختی یک نظریه، ممکن است تنها به قیمت پیچیده‌تر ساختن آن نظریه از حیث معنا شناختی، امکان‌پذیر باشد. به عنوان مثال مسلم انگاشتن سیاره‌ی «نپتون» در زمانی که مستقیماً قابل مشاهده نیست، این اجازه را به ما می‌دهد که انحراف در مدار سایر سیارات مشاهده شده را تبیین کنیم، بدون آن که نیازی به تکمیل قوانین مکانیک مربوط به فضا داشته باشیم. میان وجودشناسی و تخیل نوعی «سبک و سنگین کردن»^۲ وجود دارد که مطابق آن، پذیرش یک قلمرو نیازمند بسط در قلمرو دیگر است.

شاید مشترک‌ترین فرمول وجود شناختی از تیغ اکام به صورت زیر باشد:

OR^۳: موجودات نباید فراتر از ضرورت اضافه شوند.

برخی فیلسوفان^۴ معاصر تمایل دارند که این تقریر از اصل اکام را به عنوان اصل انتخاب نظریه‌ها تفسیر کنند؛ یعنی تیغ اکام حاکی از آن است که در صورت مساوی بودن سایر شرایط، در ترجیح نظریه‌ها، عاقلانه‌تر آن است که بی‌جهت هستی‌شناسی خود را متورم نکنیم.

1. postulation

2. trade-off

۳. علامت اختصاری برای تیغ اکام (Occam's Razor)

۴. اکثر مطالب این بخش از دایرة‌المعارف استانفورد (Stanford Encyclopedia of Philosophy)

(Philosophy) اقتباس شده است.

اصول کثرت^۱

در مقابل اصل صرفه‌جویی، نگرشی سنتی و ریشه‌دار (گرچه با شهرت کمتر) وجود دارد که «اصل کفایت تبیینی^۲» نامیده می‌شود. این اصل ریشه در مباحثی جدال‌برانگیز در قرون وسطی دارند، همان مباحثی که خاستگاه تیغ اکام بود. «والتر اهل کاتون^۳»، معاصر اکام، اصل مخالف تیغ اکام را به صورت زیر پیشنهاد کرد:

«اگر برای معلوم کردن صحت و سقم یک قضیه‌ی اثباتی درباره‌ی اشیاء، وجود سه چیز کافی نیست، آنگاه باید امر چهارمی بدان افزوده شود. اگر چهار چیز هم کافی نبود باید امر پنجمی را بدان افزود و قس علی هذا.^۴»

این اصل با این سخن کانت مرتبط است که:

«گوناگونی موجودات، نباید به صورت عجولانه و بی‌پروا تقلیل یابد.^۵»

در نظر گرفتن صرفه‌جویی همراه با کارکرد کفایت تبیینی به عنوان موازنات مخالف ولی خنثی در حقیقت جریمه‌ی نظریه‌هایی هستند که در عدم کفایت تبیینی یا فزونی وجودشناختی سرگردان هستند. به هر حال گروهی از اصول هستند که مستقیماً با تیغ اکام در تعارض‌اند. این اصول سادگی اصطلاحاً «اصل‌های کثرت» نامیده می‌شوند. شاید معروف‌ترین تلقی از آن‌ها، نگرش لایب نیتس است که بر اساس آن، خدا بهترین جهان ممکن را از میان همه‌ی عوالم ممکن با بیشترین تعداد از موجودات ممکن خلق کرد.

آن چه گفته شد بیان مختصری بود درباره‌ی فهم سادگی و اقسام آن. البته قسم بسیار مهمی از سادگی که در این تحقیق نقش حیاتی دارد «سادگی شمولی^۶» است که کیث وارد وارد مطرح می‌کند و در ادامه بحث بدان پرداخته می‌شود.

1. principles of plenitude
2. principle of explanatory sufficiency
3. Walter of Chatton .
4. Mauror , A., "Ockham's Razor and Chatton's Anti-Razor" , *Medieval Studies*, 1984, p.404.
5. Kant, I., *Critique of Pure Reason*, trans, Norman Kemp Smith, New York, St Martin's Press, 1969, p. 541.
6. inclusive simplicity

استدلال سادگی یا مغالطه‌ی سادگی؟

پیدایش قوانین اولیه‌ی فیزیکی بدون هیچ دلیل خاص در این جهان، از نظر داوکینز امری است ساده، به‌ویژه هنگامی که بخواهیم در مقام مقایسه‌ی آن با نگرش خداپاورانه برآییم؛ نگرشی که وجود آن قوانین بنیادین را معلول ذهنی کیهانی و عقلی متعالی می‌داند: «هیچ پاسخی به این سوالات غایی وجود ندارد، ولی حداقل می‌توان گفت که عناصر و قوانین بنیادین بیشتر ساده‌اند. بنابراین، این که آنها بدون هیچ دلیل خاصی وارد هستی شده باشند در مقایسه با حالتی که توسط ذهنی کیهانی و عقلی متعالی طراحی شده باشند محتمل‌تر است.^۱»

به نظر داوکینز، ساده‌تر بودن و محتمل‌تر بودن پیدایش ناگهانی و بدون دلیل قوانین بنیادین فیزیک نسبت به طراحی شدن آنها توسط ذهنی کیهانی، بدین دلیل است که هر ذهنی که قادر به طراحی چنین جهان بسیار پیچیده‌ای باشد، بایستی خود بی‌نهایت پیچیده باشد. از این رو، از دید او چون وجود چنان طراح پیچیده‌ای تبیین‌ناپذیر است، نتیجه می‌گیرد که به احتمال بسیار قوی چنین طراحی وجود ندارد.

در نگاه سطحی چنین به نظر می‌رسد که نگرش داوکینز در حذف هدف از فرآیند تکامل، کل فرآیند را ساده‌تر می‌سازد. چنان که درباره‌ی اقسام سادگی توضیح داده شد، بر اساس تیغ اکام، در تبیین پدیده‌ها، موجودات نباید فراتر از ضرورت مسلم انگاشته شوند. هم چنین مطابق «سادگی وجودشناختی» یا «سادگی صرفه‌جویی»، نظریه‌ای که تعداد کمتری از موجودات را مسلم و بدیهی انگارد، نظریه‌ای ساده‌تر محسوب می‌شود. از این جهت، داوکینز موجودات کمتری را (از حیث سنخ وجودی) مسلم و مفروض می‌انگارد، پس به ظاهر نظریه‌ی ماتریالیستی داوکینز در تبیین تکامل ساده‌تر از نظر خداپاورانه است.

داوکینز بر این باور است که چیزهای ساده می‌توانند بدون دلیل و ناگهانی وارد هستی شوند ولی ظهور ناگهانی و بدون دلیل اشیای پیچیده، نامحتمل‌تر است. این چکیده‌ی «استدلال سادگی» داوکینز است.

کیث وارد از استدلالی که داوکینز تحت عنوان استدلال سادگی مطرح کرده چنین نتیجه می‌گیرد که بنابراین هر امر معدومی که ممکن‌الوجود است، بدون هیچ دلیلی پدید خواهد آمد. اگر هر چیزی که ممکن‌الوجود است، احتمال داشته باشد که بدون علت و

1. Dawkins, *The Blind Watchmaker*, p.141.

ناگهان از عدم خارج شده و وارد هستی شود، در آن صورت هیچ روشی در دست نیست که به صورت بالفعل و بر مبنای آن، میزان احتمال پیدایش قوانین فیزیک را معین و مشخص سازد.

به نظر کیث وارد این تفکر که ممکن است برخی قوانین فیزیک تنها به شکل تصادفی و بدون علت ناگهان به درون عالم هستی بجهند، از حیث منطقی هیچ ارزش و اعتبار واقعی ندارد.

کیث وارد استدلال داوکینز را نه «استدلال سادگی» که «مغالطه‌ی سادگی»^۱ می‌خواند: «این همان مغالطه‌ی سادگی است؛ این پندار که جایی که احتمالات نامحدودند، اشیاء ممکن الوجود ساده‌تر باید از احتمال وجودی بیشتری نسبت به اشیاء ممکن‌الوجود پیچیده‌تر برخوردار باشد، پنداریست متضمن مغالطه»^۲.

کیث وارد در ادامه به عنوان مثال می‌گوید که چهار شیء ساده، می‌توانند به شیوه‌های مختلف ترکیب شده و بیست و چهار شیء پیچیده را بسازند. همیشه اشیاء ممکن‌الوجودی که پیچیده‌ترند نسبت به اشیاء ممکن‌الوجود ساده‌ای که از آنها ترکیب شده‌اند، احتمال وجود بیشتری دارند. بنابراین در این جا پیدایش ناگهانی و بدون علت یک شیء پیچیده در مقایسه با پیدایش ناگهانی و بدون علت یک شیء ساده محتمل‌تر است بدین دلیل که تعداد بسیار زیادتری از آنها (اشیاء پیچیده) نسبت به اشیاء ساده وجود دارند که منتظرند بدون علت و ناگهانی وارد عرصه‌ی هستی شوند.

منظور کیث وارد از ارائه‌ی این مثال آن است که صرف ساده‌تر بودن، نمی‌تواند احتمال پیدایش بی‌علت یک موجود ممکن را بیشتر کند. وی در این مثال نشان می‌دهد که می‌توان به طور معکوس، پیچیده‌تر بودن را موجب افزایش احتمال پیدایش یک شیء ممکن در نظر گرفت و مخالف با نظر داوکینز، نامحتمل‌تر بودن ظهور ناگهانی و بدون علت قوانین بنیادین فیزیک را نسبت به وجود یک موجود بدون علت و پیچیده نظیر خدا (چنان‌که داوکینز تصور می‌کند) نتیجه گرفت:

«بنابراین وجود بدون علت موجود پیچیده‌ای نظیر خدا نامحتمل‌تر از وجود ناگهانی قوانین فیزیک نیست. البته این پندار که خدا را نوعی موجود بسیار پیچیده تصور کنیم،

1. fallacy of simplicity

2. Ibid, p.109.

چنان که داوکینز عنوان می‌کند، تصویری است خطا. هم چنین این تفکر که خدا ناگهان وارد هستی شده نیز پنداری نادرست است.^۱»

با وجود نادرستی تصور داوکینز درباره‌ی خدا، کیث وارد برای لحظه‌ای فرض می‌کند که پندار داوکینز مبنی بر پیچیده بودن وجود خدا درست باشد. در این حالت نیز وجود خدا نامحتمل‌تر از وجود قوانین فیزیک نیست. وارد معتقد است که اگر به درستی به قوانین فیزیک نگریسته شود، مشخص می‌شود که قوانین فیزیک به طور مؤثر تنظیم می‌شوند تا حالت‌های مطلوب بالاتری ایجاد کنند. از این رو آنها هر کدام، آیتی را از وجودی طراح نشان می‌دهند. پس محتمل‌تر این است که قوانین فیزیک به وسیله‌ی ذهنی الهی طراحی شوند.

تبیین سادگی در نظریه‌ی خداپاورانه

اعتراض داوکینز به تقدم وجود خدا نسبت به وجود قوانین بنیادین فیزیک این است که هر ذهنی که قادر به ساخت چنین جهانی باشد، خود می‌بایست بسیار پیچیده باشد و از این رو نمی‌تواند تبیین ساده‌ای را به صورتی معتبر ارائه کند. در این جا کیث وارد به خطر التقاط و ابهام درباره‌ی لفظ «سادگی» اشاره می‌کند. وی سادگی را به دو قسم تقسیم می‌کند و تفکیک میان آن دو را در فهم درست از سادگی وجود خدا بسیار ضروری می‌داند. به نظر وارد سادگی بر دو قسم «انحصاری» و «شمولی» است که ذیلاً به بیان هر کدام می‌پردازیم.

سادگی انحصاری^۲

معنای انحصاری بودن سادگی این است که در تبیین یک پدیده هر چیز پیچیده، از تبیین کنار گذاشته می‌شود، یا به صورتی عمل می‌شود که امور پیچیده تحت عنوان ترکیبی از عناصر ساده‌تر تبیین شود.

به نظر وارد، این معنا از سادگی در علم کاربرد بسیار مناسبی دارد. به عنوان مثال، رفتار بسیار پیچیده‌ی گازها در یک فضای بسته، می‌تواند با صورت‌بندی یک قانون نسبتاً ساده به نام «قانون بویل^۳» با تشریح آن به مواردی نظیر فشار، درجه‌ی حرارت و حجم، بسیار خوب تبیین شود.

1. Ibid , p.110.

2. exclusive simplicity

3. Boyle's law

در این مثال، در حقیقت تبیین پیچیدگی یک پدیده از طریق ارائه‌ی طرحی ساده صورت می‌گیرد. منظور از انحصار در چنین تبیینی آن است که صرفاً یک نگرش تحویل‌گرایانه به پیچیدگی‌ها می‌شود؛ نگرشی که بی‌توجه به ویژگی «قابلیتِ سنجش» و «قانون‌پذیر بودن» عناصر سازنده‌ی پیچیدگی‌ها، صرفاً به یک جنبه از کل حقیقت اشیاء پرداخته و تبیین‌های دیگر را که می‌توانند جنبه‌هایی دیگر از حقیقت اشیاء را بیان کنند، حذف کرده و نادیده می‌گیرد.

سادگی شمولی^۱

تبیینی که داوکینز از تکامل ارائه می‌کند، تبیینی کاملاً ماتریالیستی و مبتنی بر انتخاب طبیعی صرف است. بر این اساس، وی می‌کوشد تا همه پدیده‌های حاصل از تکامل را با دیدگاهی تحویل‌گرایانه و انتخاب طبیعی کور و تصادفی، تبیین کند. وی در پاسخ به این سؤال که چرا ارگانیسم‌های یک نوع معین توسعه می‌یابند، چنین می‌گوید که آنها روی می‌دهند تا باقی بمانند. ولی اگر پرسیده شود چرا باید ارگانیسم‌های توسعه یافته‌ای نظیر انسان به عنوان موجودی مدرک و آگاه و دارای حس تکلیف اخلاقی و عاطفه باقی بماند، پاسخی ندارد. به عبارت دیگر فرو کاستن کل فرآیند تکامل در این جهان با مراحل حیاتی و نتایج متنوع و متعالی‌اش، به رویدادهایی صرفاً مادی و تصادفی، در حقیقت نادیده انگاشتن کل حقیقت و تمام جنبه‌های تکامل است. در واقع سادگی مطرح شده توسط داوکینز همان «سادگی انحصاری» است که نظیر برخی جهان‌شناسان تحویل‌گرا، بسیاری از جنبه‌های تبیین ناشده‌ی طبیعت را نادیده می‌گیرد.

سادگی مطرح شده توسط داوکینز در واقع افزاینده‌ی پیچیدگی است. زیرا هیچ تبیینی از این امر که چگونه قوانین طبیعت روی داده تا این که منجر به ایجاد صور حیاتی پایدار شوند، ارائه نمی‌کند. انتخاب طبیعی صرف، هیچ تبیینی از امکان وسیع دوره‌ی تکامل و نیز از این که چگونه ذهن، عقل، آگاهی، هدف و ارزش می‌توانند بخش‌هایی از آن فرآیند باشند، ارائه نمی‌کند.

بنابراین سادگی تبیین مورد نظر داوکینز همه‌ی پیچیدگی و زیبایی و گوناگونی و ارزش اشیاء را نادیده می‌گیرد. به همین دلیل کیث وارد تبیین داوکینز را تبیین ساده نمی‌انگارد.

به نظر وارد ساده‌ترین تبیین برای فرآیند تکامل، تبیینی است که بتواند از مفهومی استفاده کند که آن مفهوم بتواند در شیوه‌ای روشن و دقیق، انواع متعدد و متفاوتی از داده‌ها را وحدت بخشیده و هماهنگ سازد. شیوه‌ای که یک موجود می‌تواند انواع گوناگونی از عناصر را به صورت متعامل با یکدیگر متحد سازد. این همان «سادگی شمولی» است.^۱

در ادامه بیان می‌کند که این نوع سادگی (سادگی شمولی یا تام) در تبیین تکامل مختص خداست. در این معنا از سادگی است که خدا به عنوان سرچشمه‌ی نخستین کل اشیاء و ارزش‌ها، آزادی و ضرورت، وحدت و کثرت، ماده و شعور، یک واقعیت بی‌نهایت بسیط است:

«تصور خدا در این معنا ساده است. تصور بنیادی برای همه‌ی اشیای محدود و ممکن، اشیایی که بر اساس دلایل خوب و خیر، سرچشمه‌ی واقعیت‌های دیگر شده و مجموعه‌ای از ارزش‌ها را در حد وسیعی تحقق می‌بخشند. از این رو، آن ساده‌ترین تصور و جامع‌ترین تصور هماهنگ‌کننده از مفهوم خداست.»^۲

بنابراین وارد نتیجه می‌گیرد که ساده‌ترین تبیین، آن است که یک موجود بتواند نظم کل عناصر مرکب را در میان شاکله‌ای صحیح و هماهنگ در بر گیرد. مهم‌ترین عناصر حیات انسانی؛ شعور، درک، ادراک، ارزش، حس الزام اخلاقی، زیبایی و فرهنگ است. هر اصلی که قادر باشد این عناصر را با واقعیات مادی این جهان مادی هماهنگ سازد باید عنصر هدف و عنصر اختیار را شامل شود:

«به همین دلیل است که خدا در واقع نظریه ساده‌تری از نظریه صرف انتخاب طبیعی است. تصور وجود خالقی واجب که همه اشیاء را برای امور خیر و نیک آفریده است، بسیار ساده‌تر است از مسلم گرفتن صرف انتخاب طبیعی به عنوان امری که همه پدیده‌های ادراک، اختیار و هدف را که مشخصه اصلی صور حیاتی متری است، بدون تبیین و بدون انسجام رها کرده و به کناری می‌نهد.»^۳

چنان که در محث سادگی در ابتدای این فصل بیان شد، آن چه که در تبیین تمام مؤلفه‌ها و دستاوردهای تکامل نیاز است، این است که نظریه ارائه شده از «کفایت تبیینی» برخوردار باشد.

1. Ibid, p.84.

2. Ibid, p.112.

3. Ibid, p.85.

سادگی مورد نظر داوکینز، نوعی سادگی صرفه‌جویانه‌ی کیفی است، در واقع وی می‌کوشد تا با انحصار هستی در ماده، اجزا و نیز کل فرایند تکامل را تبیین کند. ولی نکته‌ی مهم در این است که این کار، بسیاری از موضوعات و نتایج تکامل را نادیده می‌گیرد. از این رو، به نظر می‌رسد که در تبیین کامل فرایند تکامل به چیزی فراتر از سادگی صرفه‌جویانه‌ی کیفی نیاز داریم، چیزی که بتواند همه‌ی مباحث و مراحل و نتایج فرایند تکامل را توجیه و تبیین کند، کاری که انتخاب طبیعی به تنهایی از انجام آن ناتوان است.

در حقیقت عدم کفایت تبیینی نظریه صرف انتخاب طبیعی ما را به سمت استفاده از «اصول کثرت» می‌کشاند. بر اساس اصول کثرت، اگر برای معلوم کردن درستی و نادرستی یک قضیه‌ی اثباتی درباره‌ی اشیاء، وجود سه چیز کافی نباشد، آن گاه باید امر چهارمی بدان افزوده شود. اگر چهار چیز هم کافی نبود باید امر پنجم و ... سادگی مورد نظر کیث وارد از این نوع اصول سادگی پیروی می‌کند.

به نظر وارد، یکی از نکات تناقض‌آمیز در دیدگاه‌های داوکینز این است که وی در عبارت فوق می‌گوید که علت اولی این جهان نمی‌تواند امری باشد که یک باره در عالم ظاهر شده باشد و از سوی دیگر در استدلال سادگی می‌گوید که قوانین بنیادین فیزیک به صورتی ناگهانی و بدون علت وارد این جهان شدند، این سخنان بیانگر تناقضی آشکار در نظریات داوکینز هست:

«وجود خدا بدون علت، فوق العاده پیچیده است ولی ظهور بی‌دلیل و ناگهانی قوانین بنیادین فیزیک ساده است زیرا امر ساده احتمال ظهور ناگهانی و بدون دلیل بیشتری دارد.»
با تأمل در عبارت فوق تناقض مذکور آشکار می‌گردد.

در نقد دو دیدگاه مذکور و پیچیدگی آنها، به نظر می‌رسد که سادگی و پیچیدگی مورد نظر داوکینز، سادگی و پیچیدگی مورد بحث در عناصر مادی است. همان گونه که موجودات مرکب مادی از عناصر ساده ترکیب شده‌اند و می‌توانیم پیچیدگی‌های مادی را در معنای عناصر ساده‌تر بیان کنیم. ولی آن چه از معنای سادگی و پیچیدگی در آثار وارد فهمیده می‌شود، تفاوتی اساسی با نظر داوکینز دارد.

هنگامی که وارد از پیچیدگی نظریه‌ی ماتریالیسم در تبیین تکامل سخن می‌گوید، منظورش عدم کفایت تبیینی آن نظریه درباره‌ی همه‌ی مؤلفه‌ها و نتایج و مراحل حیاتی تکامل است و سادگی نظریه‌ی خدا نیز به معنای جامعیت و جهان شمول بودن آن است.

فیلسوفان خدا‌باور دیگری نیز هم‌سو با کیث وارد از سادگی نظریه‌ی خدا‌باوری دفاع نموده و کوشیده‌اند تا به اشکال داوکینز مبنی بر پیچیده بودن این نظریه پاسخ دهند. از جمله‌ی مشهورترین آنها می‌توان از «آل‌وین پلانتینگا»^۱ و «ریچارد سوئین برن» نام برد.

پلانتینگا معتقد است که بر اساس الهیات کلاسیک، خدا‌باوری فرضیه‌ای است ساده. وی بر اساس تعریفی که خود داوکینز از پیچیدگی در کتاب «ساعت سازکور» ارائه کرده است، فرضیه‌ی خدا را فرضیه‌ای ساده می‌داند نه پیچیده. داوکینز در کتاب مذکور شیء پیچیده را چیزی می‌داند که مرکب است از اجزایی که بسیار بعید است آن اجزاء به شیوه‌ای تصادفی منظم و مرتب شده و به وجود آیند. بر این اساس، پلانتینگا بر این باور است که:

«البته خدا یک امر روحانی بوده و به هیچ وجه شیء مادی نیست و از این رو هیچ گونه اجزایی ندارد. چنان‌که فیلسوفان با دلایل محکم باور دارند، خدا هیچ جزئی ندارد که بعید باشد صرفاً به صورت تصادفی ایجاد شده باشد. بنابراین داوکینز با ارائه‌ی چنان تعریفی از پیچیدگی، در واقع تصدیق می‌کند که خدا پیچیده نیست.»^۲

وی در ادامه دلیل دیگری در رد پیچیدگی خدا‌باوری ارائه می‌کند. وی می‌نویسد: فرض کنید بپذیریم چنان‌که داوکینز می‌گوید خدا پیچیده است. شاید تصور کنیم که هر موجودی که علم و آگاهی بیشتری داشته باشد، پیچیده‌تر است؛ و چون خدا عالم مطلق است پس باید بسیار پیچیده باشد. بر اساس دیدگاه ماتریالیسم موجودات نهایی در این جهان، تنها ذرات بنیادین فیزیک‌اند. حال اگر باید وجود موجودی که بسیار علیم است نامحتمل باشد، در این صورت، آن ذرات بنیادین چگونه توانستند چنان نظم و ترتیبی به دست آورده باشند که آن موجود بسیار آگاه و علیم را تشکیل داده باشند؟^۳

پلانتینگا نتیجه می‌گیرد که آن استدلال هنگامی معتبر است که تفکر ماتریالیسم صادق باشد، و از آن جا که ماتریالیسم با الهیات سنتی ناسازگار است استدلال مذکور «مصادره به مطلوب» است. پذیرش این استدلال و نیز استنتاج عدم وجود خدا از آن، مستلزم آن است که شما در همان نقطه‌ی آغاز یعنی در مقدمات استدلال، عدم وجود خدا را مسلم انگاشته باشید و این در واقع همان مغالطه‌ی مصادره به مطلوب است.

۱. "Alvin Plantinga" فیلسوف سرشناس معاصر آمریکایی که آثار و اندیشه‌های وی در احیای مجدد

فلسفه‌ی دین سهم بزرگی داشته است.

2. Plantinga, A., "the Dawkins Confusion – Naturalism Ad Absurdum Books and Culture", *a Christian Review*, 03/02, 2007, pp. 2-21.

3. Ibid.

ریچارد سوئین برن فیلسوف دیگری است که به اشکالات داوکینز مبنی بر پیچیدگی نظریه‌ی خدا، پاسخ داده است. وی در مقاله‌ای در پاسخ به ایرادات داوکینز^۱ سعی می‌کند بر اساس تفکیک دو نوع تبیین علمی و تبیین ناظر به شخص از سادگی نظریه‌ی خدا دفاع کند.

داوکینز در صفحات ۱۴۷ الی ۱۵۰ از کتابش توهم خدا، هم به کیث وارد و هم سوئین برن، اعتراض نموده و نظر ایشان را مبنی بر سادگی نظریه خداپاورانه تکذیب می‌کند و خدایی را که قادر باشد هر لحظه و مستمراً ناظر و قیوم تک‌تک ذرات این جهان باشد، خدایی بسیار پیچیده معرفی می‌کند.

سوئین برن در جواب داوکینز در مقاله‌ی مذکور دو دلیل برای سادگی نظریه‌ی خداپاورانه مطرح می‌کند:

نخست این که داوکینز وجود خدای عالم و قادر مطلق و خیرخواه محض و ازلی را از این جهت بسیار پیچیده می‌انگارد که: تصور وی از خدا چنان است که خدا علم خود را به روشی به دست می‌آورد که ما انسان‌ها به دست می‌آوریم و قدرتش را به طریقی به کار می‌گیرد که ما انسان‌ها به کار می‌گیریم، در چنین صورتی خدا می‌بایست بسیار پیچیده باشد، چراکه مغزهای انسان‌ها با قدرت کنترل محدودشان اشیای بسیار پیچیده‌ای هستند چه رسد به موجودی که علم و قدرتش نامحدود است. ولی سوئین برن بر این نکته تأکید می‌کند که: «من» با «مغز من» یکسان نیست. روایت و شرح دقیقی از این جهان باید هم شامل اموری باشد که برای «من» روی می‌دهد و هم آن چه را که برای «مغز من» روی داده در برگردد. یک شخص عیناً همان مغز شخص نیست. آزمایش‌های مغزی، این مسأله را دقیقاً مشخص کرده‌اند.^۲

سوئین برن معتقد است که فرضیه‌ی خدا، فرضیه‌ای است که مطابق آن یک شخص (خدا) قوانین طبیعت را برای هدفی معین، به وجود می‌آورد. وی مستقیماً بر این جهان عمل می‌کند همان گونه که ما مستقیماً بر روی مغز خود عمل می‌کنیم به نحوی که آنها را برای

1. Swinburne, R., "Response to Richard Dawkins's Comments on my writing in his book the God Delusion " Retrieved from "http://en.wikipedia.org/wiki/ultimate_Boeing_747_gambit" [4 April 2001].

۲. برای مطالعه بیشتر در این زمینه به بخش‌های هشتم و نهم کتاب سوئین برن به نام «تکامل نفس» نک: Swinburne, R., *The Evolution of Soul*, Oxford, Clarendon Press, 1991.

حرکت دادن دست و پا هدایت می‌کنیم، با این تفاوت که مغز و دست و اندام‌های ما بدن ما هستند ولی این جهان بدن خدا نیست، زیرا وی می‌توانست هرگاه که اراده کرده باشد آن را نابود سازد و روی جهان دیگری عمل کند و یا اساساً بدون یک جهان فعلیت داشته باشد. از این رو، ما دو روش متفاوت از تبیین پدیده‌ها در اختیار داریم؛ تبیین ناظر به شخص و تبیین علمی. سوئین برن معتقد است که: از آنجایی که تبیین علمی نمی‌تواند برای وجود این جهان کفایت کند می‌توان چنین نتیجه گرفت که:

«یا باید تبیینی ناظر به شخص از این جهان ارائه کنیم یا این که بگوییم اساساً هیچ تبیینی وجود ندارد.»

این فرضیه که خدایی وجود دارد، فرضیه‌ای است مبتنی بر وجود ساده‌ترین نوع از تبیین ناظر به شخص؛ شخصی که می‌توانست موجود بوده و قادر به خلق آثار باشد و بر چگونگی خلق آن آثار، عالم بوده و در عین حال در انجام این کار دارای اختیار و اراده‌ای آزاد باشد. این فرضیه که خدایی وجود دارد و وجودش مراتب نامحدودی از اوصاف کمالیه را داراست، در حقیقت مسلم دانستن وجودی بسیار ساده و بسیط است.^۱

دلیل دیگری که سوئین برن مطرح می‌کند این است که؛ ساده بودن یا ساده نبودن یک فرضیه، خصوصیت ذاتی و درونی آن فرضیه است و به نتایج تجربی آن فرضیه مربوط نمی‌شود یعنی به عنوان موضوعی از نسبت آن فرضیه با داده‌های قابل مشاهده و آزمون، محسوب نمی‌شود. وی در صفحه‌ی دوم مقاله‌ی ذکر شده می‌نویسد:

«این که فرضیه‌ای چنان باشد که ما را به سویی هدایت کند که آن داده‌ها را انتظار داشته باشیم، برای ارزیابی یک فرضیه معیاری است ثانوی و متفاوت. این که فرضیه‌ای مانند نظریه نیوتن درباره‌ی جذب اجسام با نیروهایی معادل فلان فرمول، فرضیه‌ای ساده است، چیزی است که ما می‌توانیم با مطالعه و بررسی مشاهده کنیم. ولی برای اثبات صدق احتمالی، این فرضیه باید هم چنین این معیار را؛ که ما را به انتظار داشتن آن داده‌ها رهنمون شود، برآورده سازد.»

وی سپس نتیجه می‌گیرد که مسلم دانستن وجودی با اوصاف بیان شده (خدا)، به صورتی ذاتی و درونی ساده است. دانشمندان بسیاری در صورت برابری سایر معیارها،

۱. برای مطالعه بیشتر در این زمینه نک: سوئین برن، *آیا خدایی هست؟*، صص ۸۷-۷۵.

فرضیه‌ای را که کیفیت‌ها و اوصاف نامحدودی را مسلم می‌گیرد بر فرضیه‌ای که کمیت‌های محدود بسیار زیادی را مسلم می‌انگارد ترجیح می‌دهند.

از آن جهت که فرضیه‌ی خداپاورانه ما را بدین سو رهنمون می‌کند که انتظار داده‌های فوق‌العاده پیچیده‌ای را داشته باشیم، فرضیه‌ای ساده است. فرضیه‌ی خداپاورانه به ما اجازه می‌دهد تا انتظار داشته باشیم که شمار بسیار زیاد و فوق‌العاده عظیم پروتون‌ها، فوتون‌ها و غیره دقیقاً به شیوه‌ای یکسان رفتار کنند و از این روست که تبیین خداپاورانه ساده‌تر از تبیین ماتریالیستی داوکینز است.

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت به دلیل عدم کفایت تبیینی نظریات مبتنی بر تصادف در تبیین جهان، وجود خدا به عنوان یک ضرورت فلسفی معقول‌ترین و جامع‌ترین نظریه و از همین حیث ساده‌ترین نظریه برای تبیین این جهان و قوانین بنیادین فیزیک است.

نتیجه

پس از بیان استدلال سادگی داوکینز در تبیین چگونگی پیدایش قوانین بنیادین فیزیک و سپس شکل‌گیری صور پایدار و پیچیده‌ی حیاتی در فرآیندی تکاملی بر پایه‌ی تبیینی صرفاً تصادف‌گرایانه، و مقایسه‌ی آن با آرای فیلسوفان خداپاور به ویژه کیث وارد، این نتیجه‌ی کلی حاصل می‌شود که؛ نظریه‌ی خداپاورانه در تبیین قوانین بنیادین فیزیک و سپس فرآیند منسجم تکامل، ساده‌ترین و از این رو بهترین تبیین تکامل در این جهان است و نظریه‌ی ماتریالیستی داوکینز نظریه‌ای است پیچیده.

داوکینز می‌پندارد چیزهای ساده می‌توانند بدون دلیل و ناگهانی پا به عرصه‌ی هستی بگذارند، ولی ظهور بی‌دلیل اشیای پیچیده، نامحتمل‌تر است. به نظر وی، قوانین بنیادین فیزیک ممکن الوجودند و هر امر ممکن‌الوجودی، این احتمال را دارد که بدون هیچ دلیلی، ناگهان وارد هستی شود. استدلال سادگی مدعی است که پیدایش بی‌دلیل قوانین بنیادین فیزیک به صورتی کاملاً تصادفی، در مقایسه با وجود طراحی مدبر برای آن قوانین، تبیین ساده‌تری است، زیرا خدایی که قادر به طراحی جهانی با چنین پیچیدگی‌های بسیار گسترده‌ای باشد، باید خود بی‌نهایت پیچیده باشد. در مقابل، کیث وارد معتقد است پیدایش تصادفی قوانین بنیادین فیزیک و به تبع آن شکل گرفتن فرآیند تکامل کور و بی‌هدف، نه تنها از حیث منطقی بی‌ارزش و بی‌اعتبار است بلکه در حقیقت چنان نگرشی برخلاف قواعد شناخته شده و اصول موضوع علمی است. از این رو، استدلال سادگی طرح شده توسط

داوکینز در حقیقت، نه «استدلال سادگی» که «مغالطه‌ی سادگی» است. این پندار داوکینز که؛ «جایی که احتمالات نامحدودند، احتمالات ساده باید بالفعل‌تر از احتمالات پیچیده باشند.» مغالطه است. وجود خدا به عنوان علت‌العلل، نامحتمل‌تر از وجود تصادفی و بی‌دلیل قوانین فیزیک نیست.

بر اساس «سادگی شمولی» نظریه‌ی خداپاورانه، ساده‌تر از نظریه‌ی ماتریالیسم است. سادگی مورد نظر داوکینز و دیگر هم‌فکرانش _ «سادگی انحصاری» _ از ارائه‌ی تبیین روشنی که وجود تمام عناصر، مؤلفه‌ها، مراحل حیاتی، قوانین بنیادین و نتایج فرآیند تکامل به ویژه شعور، عقل، آگاهی، عواطف و زیبایی را در یک نظام جامع انسجام و وحدت بخشد، عاجز و ناتوان است. در واقع تبیین ماتریالیستی داوکینز از کفایت تبیینی برخوردار نیست و همین امر ما را بدان سو می‌برد که به جای استفاده از تیغ اکام بر اساس «اصول کثرت» عمل کنیم. مسلم دانستن وجود خدا به عنوان ذهنی کیهانی و سرچشمه‌ی هستی همه‌ی اشیاء و خصوصیات آنها، از این حیث، دارای جامعیت و شمول و کفایت تبیینی برای تمام اجزای عالم و پیچیدگی آن و پیدایش قوانین طبیعت و تحقق فرآیند تکامل است و بنابراین ساده‌ترین و معقول‌ترین تبیین برای پیدایش این جهان است.

منابع:

۱. سوئین برن، ریچارد، *آیا خدایی هست؟*، ترجمه‌ی محمد جاودان، قم، دانشگاه مفید، ۱۳۸۱.
2. Dawkins, R., *The Selfish Gene*, Oxford, Oxford University Press, 1976.
3. -----, *The Blind Watchmaker*, Harlow, Langman, 1986.
4. -----, *The God Delusion*, Boston, Houghton Mifflin, 2006.
5. Kant, I., *Critique of Pure Reason*, trans, Norman Kemp Smith, New York, St Martin's Press, 1969.
6. Quine, W., *Theories and Thing*, Cambridge, MA, Harvard University Press, 1981.
7. Swinburne, R., *The Evolution of Soul*, Oxford, Clarendon Press, 1991.
8. Ward, K., *God, Chance and Necessity*, Oxford, Oneworld, 1996, 2006.
9. Holsinger, K., "Comment: the Blunting of Occam's Razer", *Canadian Journal of Zoology*, 59, 1981.
10. Mauror, A., "Ockham's Razer and chatton's Anti- Razer", *Media Studies*, 1984.
11. Plantinga, A., "the Dawkins Confusion – Naturalism Ad Absurdum" Books and Culture, *A Christian Review*, 03/02, 2007, 2-21.

12. Swinburne, R., "Response to Richard Dawkins's Comments on my writing in his book the God Delusion", Retrived from "[Http://en.Wikipedia.org/wiki/ultimateBoeing747gambit](http://en.Wikipedia.org/wiki/ultimateBoeing747gambit)", 4 April 2001.
13. Wigner ,E., "The Unreasonable Effectiveness of Mathematics", *Communications in Pure and Applied Mathematics*, 13, 1990, pp.1-14.